



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

موضع حکومت علوی در تربیت دینی؛ مسئاسیت یا بی تفاوتی؟

حجة الاسلام سید صادق موسوی

(عضو هیات علمی مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی علیه السلام)

مقدمه

مدتی است در جوامع غربی نسبت به سنت گذشته در تربیت دینی و سیاست‌های کلی و راهبردهای آموزشی آن به شدت انتقاد می‌شود و روشی که در آن از یک دین خاص جانب‌داری شود رد می‌شود. مسئله این است که آیا معلم یا نظام آموزشی می‌تواند و حق دارد در فرآیند تعلیم و تربیت دینی، اصول دین خاصی را به عنوان دین برتر و حق معرفی کند یا نه؟ مخالفان ضمن آن‌که این شیوه را با عنوان «روش تلقینی» تقییح و رد می‌کنند، پیشنهاد دیگری دارند. آنان معتقدند وظیفه مربیان، فقط آن است که ادیان مختلف را عرضه کنند و آموزش دهند و انتخاب، فقط بر عهده دانش‌آموزان و مخاطبان است. گاهی نیز ادعا می‌کنند که راه موفقیت در تربیت دینی همین روش است و در جوامع پیشرفته، اتخاذ موضع «بی‌طرفی»، پسندیده‌تر است. نوشتار حاضر به نقد و بررسی این سیاست، که طرف‌داران کمی هم ندارد، می‌پردازد.

طرح مسئله

۱. «جان استوارت میل» (John Stuart Mill) در کتاب «رساله برای آزادی» می‌نویسد: «... اما در تدریس مواد مربوط به مذهب، سیاست، و سایر موضوعات متنازع فیه، آموزگار نباید کاری به بطلان یا صحت عقاید مورد بحث داشته باشد، بلکه باید به ذکر این حقایق بپردازد که چنین و چنان عقیده‌ای در دنیا هست که روی چنین و چنان دلایلی از طرف یک عده از نویسندگان، مکتب‌های فکری یا فرقه‌های مذهبی پذیرفته شده است (ص ۲۷۰). نویسنده در صفحه بعد می‌گوید: «تمام کوشش‌های دولت در این باره که معتقدات نهایی اتباع کشور را پیشاپیش به نفع خود تحکیم کند، زیان دارد».

این ایده با ظاهر جذاب و نفوذ فکری کسانی مثل این نویسنده، حتی در میان افراد معتقد و

متدین، طرفداران کمی ندارد و همه مکاتب تربیتی را به بحث و تأمل فرا می‌خواند که آیا بهتر نیست متصدیان امر تربیت، و در رأس آن‌ها حکومت، از دخالت مستقیم در تربیت دینی خودداری کرده و به قولی فقط زمینه و بستر مناسب برای زندگی همراه با اعتقاد را فراهم کنند؟ به عبارت دیگر، آیا اگر حکومت، با این مسئله از موضع بی‌طرفی برخوردار کند و نسبت به اینکه مردم چه دینی دارند حساسیت نداشته باشد، به مصالح جامعه نزدیک‌تر نیست؟

۲. طرفداران مکتب لیبرالیسم بر این عقیده‌اند که: «با اجرای این روش، وضع حقایق متنازع فیه در ذهن نسلی که در حال بزرگ شدن است بدتر از آن‌چه در حال حاضر هست نخواهد شد. به عبارت دیگر، این عده هم‌چنان که اکنون هستند، در آتیه هم به شکل انسان‌هایی که معتقد به مذهب یا مخالف مذهب هستند، بار خواهند آمد و وظیفه دولت در این میان، فقط این است که مواظب باشد اینان، اصم از این که معتقد یا مخالف مذهب بار آیند، به هر حال با سواد بار آیند» (همان، ص ۲۷۱).
 ۳. این مطلب ناشی از مبانی فکری و اصولی است که لیبرال‌ها با جدیت از آن دفاع می‌کنند. «جی. مارک هالستد» (J. Mark Halstead) یکی از مدافعان این مکتب، در مقاله‌ای با عنوان «ارزش‌های لیبرال و تعلیم و تربیت لیبرال» سه قانون کلی را به عنوان اصول تعلیم و تربیت لیبرال بر شمرده است (Halstead ۱۹۹۶):

الف. خودمختاری (Autonomy)

تربیت باید آزادی‌های فرد را در زمینه‌های مختلف تأمین کند تا او خود تصمیم بگیرد و عمل کند. خودمختاری شخصی، محوری‌ترین ارزش تعلیم و تربیت لیبرال است که به موجب آن، انتخاب و تصمیم‌گیری باید به خود مترقی واگذار شود. لیبرال‌ها تعلیم و تربیت را چیزی می‌دانند که فرد را از همه محدودیت‌ها رها می‌کند. این اصل، در واقع، بازتاب طبیعی و نتیجه ریشه‌ای‌ترین ایده لیبرال‌هاست که انسان را موجودی آزاد و رها از هر قید و بندی می‌دانند. هر شخصی حتی تا آن‌جا خود مختار است که اندیشه و عمل او در زندگی وی، تنها با رجوع به خود او، یعنی به انتخاب او، تصمیم او، قضاوت او و طرح و استدلال او قابل توجیه است.

ب. تساوی حرمت‌ها (Equality of Respect)

ارزش و احترام همه انسان‌ها به یک میزان و با هم برابر است. اگر هر یک از انسان‌ها را به یک باغ تشبیه کنیم، از نظر لیبرال‌ها، همه باغ‌ها یکسان‌اند و فرقی میان آن‌ها نیست. به عبارت دیگر، جنسیت، نژاد، ملیت و حتی دین، ملاک برتری نیست.

اصل تساوی فرصت‌ها، به این معنا که همه افراد برای دسترسی به منابع و فرصت‌های زندگی از حقی مساوی برخوردارند، از لوازم منطقی اصل تساوی حرمت‌هاست که بر اساس آن، متصدیان امر باید در این زمینه عدالت را رعایت کنند.

ج. عقلانیت (Rationality)

توانایی برای اندیشیدن درباره مسایل و برخورداری از روحیه انتقادی، به این جهت ضروری است که آزادی و خودمختاری، از یک طرف، و تأمین فرصت‌های لازم برای رشد و تعالی، از طرف دیگر، با خطراتی همراه است که گاهی ضررهای جبران ناپذیری را تحمیل می‌کند. چراکه ممکن است فرد به جای استفاده صحیح و درست، در بستر آزادی، مسیر انحرافی را انتخاب کنند. به عبارت دیگر، تعارض میان دو اصل قبلی، نیاز به اصل سوم را توجیه می‌کند. از این رو، ما به تدریج می‌آموزیم که چگونه از نیروی عقل بهره برداری کند و تصمیماتی موجه و منطقی بگیرد. اصول یاد شده با مفادی که گفته شد، ظاهری مطلوب و قابل قبول دارند و از این نظر شاید برای کسانی ایده‌آل تلقی شوند. حقیقت آن است که نمی‌توان این آموزه‌ها را به کلی رد کرد، ولی اگر هیچ توضیح و قیدی در کار نباشد، با توجه به لوازم منطقی و پیامدهای عملی خاصی که در میان است، جای نقد و ابرام دارد. در این نوشته، فقط یکی از زیر مجموعه‌های اصل دوم را بررسی و ارزیابی خواهیم کرد.

مفاد و لوازم اصل دوم

۴. به نظر می‌رسد توجه به ساختارهای جامعه و وابستگی‌های اجتماعی در غرب، لیبرال‌ها را به قبول اصل «تساوی حرمت‌ها» وادار کرده است. «هالستد» در دفاع از این ایده می‌گوید: «در تربیت لیبرالی، این اصل، یک ارزش کلیدی است؛ چرا که سوء استفاده و بی احترامی، باعث اختلاف در جامعه شده و از خودمختاری همراه با نشاط در افراد جلوگیری خواهد کرد». این ارزش مبنای سیاست‌های تربیتی است که بر علیه تبعیض‌های نژادی، قومی، جنسیتی، ملی، دینی، و طبقات اجتماعی اعمال خواهد شد؛ به طوری که شهروندان یک کشور همه افکار و عقاید را تحمل خواهند کرد. در همین راستا و برای اجرای عملی مساوات، قاعده و اصل دیگری به نام «اصل تساوی فرصت‌ها» مطرح می‌شود که بر اساس آن، هیچ شهروندی نباید از دسترسی به منابع و فرصت‌های زندگی محروم شود.

۵. اینکه نظریه پردازان مکتب لیبرالیسم چطور به این اصل رسیده‌اند، سؤال است که، به نظر ما، پاسخ به آن، حقایق شگرفی را آشکار می‌کند و برای مریبان و متصدیان امر تعلیم و تربیت در کشورهای اسلامی روشنگر است. «هالستد» به این سؤال جواب می‌دهد: «اهمیت و محوریت سه اصل گفته شده، هنگامی آشکارتر می‌شود که واکنش مریبان لیبرالیست را در مقابل پلورالیسم رو به رشد ارزیابی کنیم. به عبارت دیگر، زمانی موفق به ارزیابی این سه اصل خواهیم شد که با یک بحث تاریخی، ربط و نسبت آن‌ها را با پدیده پلورالیسم پیدا کنیم. تاریخ گواهی می‌دهد که جوامع غربی، به ویژه پس از رنسانس، احساس یک نوع چندگانگی فرهنگی کردند و شاهد حضور عقاید و مکاتب و مذاهب مختلف در صحنه حیات اجتماعی - سیاسی خود بودند

و هر فرقه‌ای به اقتضای عقاید خود، روش و راه حل خاصی را، غیر از راه حل‌های دیگر، برمی‌گزید. این پدیده، در همه ابعاد و زمینه‌های زندگی اجتماعی چالش‌انگیز بود. در آموزش و پرورش، مسئله اصلی این بود که از میان فرهنگ‌ها و ادیان مختلف، کدام محور کار قرار گیرد. از جمله راه حل‌هایی که در این زمینه ارائه شد، «تعلیم و تربیت چند فرهنگی» (Multicultural Education) و تأکید روزافزون بر تربیت برای شهروند شدن و دموکراسی بود: «اگر بناست تعلیم و تربیت، ظرفیت‌های سرنوشت ساز فرد (مانند کنجکاوی، خود انتقادی، تحمل توهین، توانایی برای قضاوت مستقل، حساسیت، تواضع فکری و احترام به دیگران) را رشد دهد و چشمان دانش‌آموز را بر دستاوردهای بزرگ انسانی باز کند، پس باید جهت‌گیری چند فرهنگی داشته باشد» (همان). به عبارت دیگر، اصل تساوی فرصت‌ها در بستر جامعه غربی و فرهنگ‌های مختلف تحقق یافت و این بیش از همه، به صورت یک قاعده کلی، هم اکنون نیز مبنای عملکرد غربیان است؛ فرهنگ‌هایی که هیچ یک بر دیگری تقدم ندارد.

راهی که متصدیان این نظام در پیش گرفته‌اند، این است که نه تنها با این واقعیت کنار بیایند، بلکه از آن به عنوان منبع ثروت استقبال کنند: «آنچه به تعلیم و تربیت چند فرهنگی مربوط می‌شود، این است که نسبت به افرادی با عقاید و ارزش‌های متفاوت احترام بگذارند و تنوع را منبع ثروت بدانند، تا این که با انواع قرائت‌های مختلف از هستی، برخوردی باز داشته باشند، همه و همه به روشنی یک رویکرد لیبرال است» (همان).

۶. برای تضمین این ایده‌ها به یک قالب و نظام اجرایی نیاز است. «دموکراسی» نظامی است که از نظر این عقیده، می‌تواند این مهم را تأمین کند. عنصر دموکراسی به عنوان چگونگی برخورد اداره محیط آموزشی، در واقع حلقه وصل میان علوم تربیتی و علوم سیاسی است؛ چرا که «بحث سیاسی همیشه محور اساسی مباحث لیبرال‌ها بوده است» (همان). «هالستد» درباره این عنصر می‌نویسد: «دموکراسی، از نظر لیبرال‌ها، به عنوان عاقلانه‌ترین پناهگاه در برابر استبداد و راه تضمین حق مساوی شهروندان ارزیابی شده است؛ راهی برای آن‌که به خواسته‌های خود دست یابند. دولت هدف نهایی نیست، بلکه تضمین رقابت افراد بر سر اهداف شخصی است. دولت وسایل تأمین علاقه عمومی را تأمین می‌کند و عدالت اجتماعی را تضمین می‌نماید... اهداف اساسی لیبرالیسم عبارت‌اند از: حقوق انسانی، آزادی بیان، مبارزه با سانسور، برابری نژادی، و تلاش برای اجرای اخلاقیات به وسیله قوانین جزایی.

انتظار می‌رود دولت لیبرال، ضمن آن‌که برای آزادی افکار شخصی احترام قایل است، رسماً در موضوعات دینی بی‌طرف باشد» (همان). یکی دیگر از فیلسوفان تعلیم و تربیت لیبرال (فیشکین Fishkin) نیز به صراحت می‌گوید: «دولت نباید از طریق تعهدات عمومی، از عقاید دینی گروه‌ها دفاع کند و باید از موضع این اتهام که با ادعاهای ماوراء طبیعی و دینی، یک رشته

عقاید آرمانی دارد، و زیر عنوان اقتدار و مشروعیت دولت، به افکار عمومی جهت می‌دهد، اجتناب ورزد» (همان).

قبلا هم اشاره شد که نوشته حاضر، فقط در صدد است تا همین بخش از ارزش‌های تربیت لیبرالی، یعنی مسئله تساوی فرصت‌ها، را ارزیابی کند.

نقد اصل تساوی فرصت‌ها

۷. حقیقت آن است که مدعیان آزادی افکار و عقاید، در عمل، آزادی را فقط برای آنچه خود صلاح می‌دانند، تأمین می‌کنند؛ اما دین و عقاید دینی، با غبار غربیت و تنهایی سر می‌کند. این همان سیاستی است که «تی. ون گیل» (T. Van Geel) در مقاله‌ای که در «دایرةالمعارف بین‌المللی تعلیم و تربیت» با عنوان «موضوعات دینی و تعلیم و تربیت» نوشته است، به عنوان «سیاست جدایی کلیسا و دولت» از آن یاد کرده است. (ص ۵۰۱۲). او می‌گوید این الگو در ایالات متحده آمریکا در حال اجراست. برای آن‌که در جریان گوشه‌ای از برخوردهای این حکومت^۱ با مقوله دین در مدارس قرار بگیریم، بخش پایانی مقاله مورد نظر را مرور می‌کنیم: «در آغاز دهه ۱۹۶۰ دادگاه عالی چند حکم مؤثر دیگر صادر کرد که عملاً دین را از مدارس عمومی خارج می‌کرد. مدارس عمومی دیگر نباید اعتقادات دینی را درس بدهند، روز درسی نباید با دعا یا خواندن انجیل آغاز شود و... این دین زدایی از برنامه درسی مدارس عمومی، موجب خشم و عصبانیت فراوانی در میان مسیحیان بنیادگرا شد و آنان را واداشت تا از طریق انواع تلاش‌های ملی و محلی، موضوعات دینی را به مدارس بازگردانند و فرزندان خود را از شرکت در برنامه‌های ضدّ دین و نامطلوب، معاف کنند. قوه قضاییه از تمام این تلاش‌ها جلوگیری کرد...» (ص ۵۰۱۲).

«آنتونی آر بلاستر» (Antony Arblaster) هم، در کتاب خود (لیبرالیسم غرب؛ ظهور و سقوط) به تناقض حرف و عمل لیبرال‌ها اشاره دارد و در نقد این سخن که لیبرال‌ها جوهر روش خود را پرداختن به مسایل و متقاعد ساختن دیگران به کمک برهان‌های عقلی می‌دانند، می‌گوید: «این که بگوییم لیبرال‌ها همواره برای رسیدن به این قبیل آرمان‌ها یا هدف‌ها کوشش می‌کنند، یک مطلب است و این ادعا که چنین آرمان‌هایی در تاریخ انگلستان و حتی پیش‌تر، در تاریخ تحول لیبرالیسم به‌طور کلی جاری بوده است، مطلب دیگری است (ص ۱۲۴)... لیبرال‌ها با وجود تمامی وسواس وجدانی که ممکن است داشته باشند، عموماً اعمال زور در سیاست را نفی نمی‌کنند و در این حد، ادعاهای آن‌ها مبنی بر استفاده انحصاری از عقل و اقتناع، دروغ است (ص ۱۲۶). برای تأیید سخن «آر بلاستر» باز هم از مقاله «تی. ون گیل» شاهد می‌آوریم. او ضمن

۱. ون گیل در مقاله خود (Religious Issues in Education) الگوهای مختلف رابطه دولت و تربیت

دینی را به چهار نوع تقسیم می‌کند: کنترل غیر دینی مقتدر، کنترل حکومت دینی، هماهنگی و جدایی.

توضیحاتی که پیرامون الگوی به قول خودش «هماهنگی میان دین و تربیت» آورده است، می‌گوید: «با این حال... مدارس باید دانش‌آموز را برای امتحان رسمی آماده کنند و اجازه ندارند از متون درسی که وزارت آموزش و پرورش ملی ممنوع کرده استفاده کنند. انگلستان از سیاست مشابهی در مورد همکاری تبعیت کرده است. این کشور انواع متفاوتی از مدارس داوطلبانه را ایجاد کرده که از نظر میزان استقلال با هم فرق دارند و به میزانی که از استقلال خود چشم‌پوشی کنند، از کمک مالی برخوردار می‌شوند. (ص ۵۰۱).

۸. این یک تناقض آشکار است که میان حرف و عمل پیروان این مکتب به چشم می‌خورد؛ آن‌ها از یک طرف به طور مطلق بر سیاست تساهل و تسامح تأکید می‌کنند و از طرف دیگر در مسایل خاصی به روش‌های سخت‌گیرانه متوسل می‌شوند. سرّ این دوگانگی در چیست؟ هیچ انسانی نمی‌تواند نسبت به امور حیاتی زندگی خود بی تفاوت باشد. بسته به اینکه چه چیزی برای انسان اهمیت و اولویت داشته باشد، انسان بر آن پای می‌فشرد. برخی بر مدار و محور حق زندگی می‌کنند و برخی منافع شخصی خود را از همه چیز مهم‌تر می‌دانند و بر مدار آن حرکت می‌کنند. انسان‌ها دو دسته‌اند: «حق‌مدار» و «منافع‌مدار». تاریخ حیات بشر نمونه‌های بی شماری از جلوه‌های این دو طرز تفکر را در خود سراغ دارد. پس در واقعه باید پرسید: حق را پاس داریم یا منافع را؟

۹. بنای این نوشته آن است که مسئله در سیره و سنت امیرالمؤمنین حضرت علی علیه السلام جستجو و پی‌گیری شود. البته برای کسانی که اندک آشنایی‌ای با روح اسلام داشته باشند، پرداختن به چنین امری توضیح و اباحت است. آیا امکان دارد دین خدا و کسانی مثل حضرت علی علیه السلام که تجسم عینی دین هستند، نسبت به تدین مردم حساسیت نداشته باشند؟ این «معاویه» بود که پس از صلح تحمیلی بر امام حسن علیه السلام، برای قدرت‌نمایی به کوفه آمد و در اولین سخنرانی برای مردم چنین گفت: «...هان ای اهل کوفه! می‌پندارید که من به خاطر نماز و زکات و حج با شما جنگیدم، با اینکه می‌دانستم شما این همه را به جای می‌آوردید؟ من فقط به این خاطر با شما به جنگ برخاستم که بر شما حکم‌رانی کنم و زمام امر شما را به دست بگیرم و اینک خدا مرا به این خواسته نایل آورده، هر چند شما خوش ندارید (صلح امام حسن، ص ۳۸۷).

به هر حال، بهترین راه برای اثبات این معنا، مطالعه رفتار و گفتار حضرت امیر علیه السلام است.

سیره امیرالمؤمنین علیه السلام در تربیت دینی جامعه

۱۰. پی‌گیری اهداف نبوی محور اصلی برنامه حکومتی حضرت علی علیه السلام بود و این امر بر کسی که حتی مقدار کمی اطلاعات تاریخی و مقدار کمتری انصاف علمی داشته باشد، پوشیده نیست. خود حضرت یکی از حقوق مسلمین بر حاکم را چنین بر می‌شمارند: «و شما بر ما حق دارید که به کتاب خدای متعال و سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کنیم و برای حق خدا قیام کنیم و

سنت او را به پا داریم».

اساساً آنچه باعث شد حضرت امیر علیه السلام در جریان شورا پس از مرگ خلیفه دوم، از قبول پیشنهاد «عبدالرحمن عوف» مبنی بر قبول خلافت شیخین سرباز زند، در واقع، اصرار بر همین سیاست «اجرای موبه موی کتاب خدا و تبعیت محض از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم» بود و مگر سنت نبوی جز این است؟

۱۱. واضح است که بخش عمده‌ای از وقت و نیروی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صرف تربیت انسان‌ها می‌شد. انبیای الهی آن قدر برای دیانت مردم دل می‌سوزاندند که گویی تنها هدف آن‌ها، همین مسئله هدایت مردم به سوی خداست. امیر مؤمنان علیه السلام در توصیف این حالت رسول گرامی اسلامی صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «پیام خدا را رساند و اتمام حجت کرد و با انداز امت خود را نصیحت کرد و با بشارت به بهشت دعوت کرد و از آتش جهنم پرهیز داد» (همان، خطبه ۱۰۹).

قوان کریم غرض و حکمت اصل ارسال رسل را هدایت بشر در مسیر دیانت و تقرب به خدا می‌داند و حتی مسئله عدالت اجتماعی، با آن‌که در خود قرآن به آن تصریح شده است، وسیله و مقدمه‌ای برای نیل به این هدف است؛ البته مقدمه‌ای حیاتی است و تحقق آن سرنوشت ساز است؛ چراکه در سایه سار خنک عدالت، میوه شیرین ایمان هم رسیده‌تر می‌شود. اما با این همه، اصالت، با هدایت است و اهداف دیگر عرضی هستند.^۱

۱۲. تنها مرور سریع جملات حضرت علی علیه السلام و به ویژه در کلمات نهج البلاغه، کافی است تا مطالب گفته شده را تأیید کند. امام علیه السلام، خود نیز در مقاطع مختلف بر این راهبرد حکومتی تأکید می‌کنند. ما شواهد گردآوری شده را به دو بخش تقسیم کرده‌ایم و ابتدا شواهد هر بخش را نقل و سپس بررسی و تحلیل می‌کنیم:

الف. وظیفه حاکم اسلامی از زبان امام علی علیه السلام

مرحوم «آمدی» در کتاب «غزر و درر» آورده است که علی علیه السلام فرمود: «امام باید به اهل ولایت خود احکام اسلام و ایمان را بیاموزد» (شرح غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۳۱۸).

خود حضرت علیه السلام نیز در نامه ۶۷ نهج البلاغه، خطاب به والی مکه نوشته‌اند: «اما بعد، حج را در میان مردم به پای دار و آنان را به یاد روزهای خدایی بپنداز و شامگاه در یک مجلس عمومی با مردم بنشین، سؤالات مردم را پاسخ ده و ناتوان را بیاموز و با عالم به گفتگو بنشین».

و نیز در نامه‌ای به «محمد بن ابی بکر» و ظایف حاکم اسلامی را بر شمرده و فرموده‌اند: «بر تو سزاوار است که با خواسته‌های دل مخالفت کرده، و از دین خود دفاع کنی، هر چند که جز ساعتی از عمر تو باقی نمانده باشد. خدا را راضی نگهدار و مردم را به خشم نیاور...» (نهج البلاغه، نامه ۲۸).

ب. عملکرد حضرت از زبان خودشان

۱۳. دقت در سخنان گلابه‌آمیز و درد دل‌های اولین امام معصوم علیه السلام، که اغلب در اواخر حکومت پنج ساله و در شهر کوفه ایراد شده است، نه تنها خیر از نامردمی‌هایی که بر ایشان رفته و موجبات غریت آن حضرت را در میان پیروانش فراهم آورده است خیر می‌دهد، بلکه انسان را نسبت به سیاست‌های اصولی و برگشت‌ناپذیر آن حضرت نیز آگاه می‌کند:

۱۳.۱. علی علیه السلام فرموده است: «کتاب خدا را به شما آموختم و راه و رسم استدلال را به شما آموزش دادم و آنچه را که نمی‌شناختید به شما شناساندم و آنچه را که به کامتان ناگوار بود جرعه جرعه به شما نوشاندم» (همان، خطبه ۱۸۰).

۱۳.۲. آن حضرت هم‌چنین پس از طرح مباحثی فراوان به گلابه از اصحاب خود در کوفه می‌پردازد و می‌گوید: «ای مردم! من پند و اندرزهایی را که پیامبران در میان امت‌های خود داشتند در میان شما نشر دادم، و وظایفی را که جانشینان پیامبران گذشته در میان مردم خود به انجام رساندند تحقق بخشیدم» (همان، خطبه ۱۸۲).

واضح است که پیامبران دغدغه‌ای غیر از دین مردم و گردن گذاشتن آنان به احکام الهی نداشتند و هر یک از آنان که به حکومت رسیده، از حکومت به عنوان ابزاری برای تحقق همین هدف مقدس بهره برده است. حضرت در ادامه این جمله، برای آن‌که میزان حساسیت و اهمیت این امر را نشان دهد، می‌فرماید: «با تازیانه شما را ادب کردم نپذیرفتند و به راه راست نرفتید و با هشدارهای فراوان شما را خواندم ولی جمع نشدید».

جالب است که در این‌جا حضرت تأکید می‌کند راه حق، فقط همین است و از آنان می‌پرسد: «شما را به خدا آیا منتظرید رهبر دیگری با شما همراهی کند که راه حق را به شما نشان دهد؟».

۱۳.۳. در جای دیگری، حضرت وقتی ظاهراً در صدد پاسخ‌گویی به انتقادهای مردم از حکومت است، می‌فرماید: «مردم! از کسی که دلیلی بر ضد او ندارید عذرخواهی کنید و آن کس من می‌باشم. مگر من در میان شما بر اساس ثقل اکبر عمل نکردم؟ و مگر ثقل اصغر را در میان شما باقی نگذاردم؟ مگر من پرچم ایمان را در میان شما استوار نساختم و از حد و مرز حلال و حرام آگاهی‌تان ندادم؟» (همان، خطبه ۸۷).

۱۳.۴. مورد دیگر خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه است که حضرت در آن‌جا نیز به گلابه از اهالی کوفه پرداخته می‌فرماید: «من شما را به سوی حق می‌کشانم، اما چون بزغال‌هایی که از غرش شیر فرار کنند می‌گویید... خدایا تو می‌دانی که جنگ و درگیری ما برای آن بود که نشانه‌های حق و دین تو را به جایگاه خویش بازگردانیم و...».

۱۳.۵. در پایان به گزارشی که امام باقر علیه السلام از کارهای روزانه امیرمؤمنان می‌دهند توجه می‌کنیم. ایشان فرموده است: «کان علی علیه السلام اذا صلی الفجر لم یزل معقبا الی ان یطلع الشمس فاذا

طلعت الشمس اجتمع اليه الفقراء والمساكين و غيرهم من الناس فيعلمهم الفقه والقرآن؛ حضرت علی علیه السلام عادت داشتند که پس از ادای فریضه صبح، تعقیبات بخوانند تا خورشید طلوع کند. سپس فقرا و مساکین و بقیه گرد ایشان حلقه می‌زدند و فقه و قرآن می‌آموختند...» (موسوعه امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۴، ص ۱۶۰).

تحلیل تربیتی روایات مورد بحث

۱۴. روح مشترک این روایات که با مضامین گوناگونی تکرار شده است، این است که امام در امر «تربیت دینی جامعه» بسیار حساس بوده و در این رابطه موضع «دخالستقیم» را اتخاذ کرده است. تکرار این محتوا در روایات و تاریخ ائمه علیهم السلام به اندازه‌ای است که نسبت به مفاد آن یقین داریم و به اصطلاح علم رجال، این احادیث «متواتر معنوی» هستند.

اگر بنا باشد الگوی «دخالستقیم» را بر یکی از الگوهای چهارگانه‌ای که از «تی. ون گیل» نقل کردیم، تطبیق دهیم هیچ یک از آن‌ها به اندازه الگوی دوم یعنی «کنترل حکومت دینی» برای این کار تناسب ندارد. تنها چیزی که باقی می‌ماند، تصور دیکتاتور مآبانه‌ای است که نویسنده مذکور از این الگو برای خود ترسیم کرده است. البته شاید او تقصیری نداشته باشد، چون مثالی غیر از حکومت کلیسای قرون وسطی برای او مطرح نبوده تا قضاوت جامعی ارائه دهد. به هر حال، در سیاست «دخالستقیم»، نه تنها برای متولیان امر تربیت دینی مانع تراشی نمی‌کنند (آنچه در الگوی «جدایی دولت از کلیسا» وجود دارد) و نه تنها به آزادی عمل این متولیان اکتفا نمی‌شود (چنان‌که سیاست هماهنگی این دو نهاد اقتضا می‌کند)، بلکه دولت و حکومت، خود بر امر برنامه‌ریزی برای تربیت دینی نظارت دارد و اجرای آن را نیز به صورتی که شرایط اقتضا می‌کند بر عهده می‌گیرد.

۱۵. تاکنون مشخص شد که سیاست لیبرالیسم در امر تربیت دینی، بی تفاوتی و به عبارتی تساهل است و فرقی هم میان ادیان نیست. این چیزی است که با روح حرکت انبیا و اولیای الهی سازگار نیست و تفاوت گفتار و رفتار امیرالمؤمنین علیه السلام با نظر و عمل مدعیان لیبرالیسم در حساسیت یا بی تفاوتی نسبت به حقیقتی به نام تربیت دینی مشخص است. ما برای یافتن مبانی الگوی «جدایی از کلیسا» و حتی الگوی «هماهنگی میان آن دو»، یک لایه از سطح به عمق نزدیک‌تر شدیم و دریافتیم که منشاء و بازگشت این سیاست، بی تفاوتی طرفداران آن نسبت به اصل تربیت دینی و حساسیت نداشتن آنان است. اما هنوز این سؤال باقی است که چرا بعضی حکومت‌ها، این سیاست را اتخاذ می‌کنند و دلیل این که نسبت به امر تربیت دینی بی تفاوت‌اند چیست؟ به نظر می‌رسد این افکار و ایده‌ها از مجموعه عواملی ناشی می‌شود که هر یک به میزانی در پیدایش این دیدگاه‌ها نقش دارند؛ به طوری که غفلت از آن‌ها، اطلاعات ناقصی را در اختیار مخاطب می‌نهد و ارزیابی و قضاوت را ناتمام می‌گذارد. ما این عوامل را در سه بخش مورد

بحث قرار می‌دهیم:

الف. عامل معرفت شناختی؛ اومانیسیم به جای خدا محوری

۱۶. اولین عامل عبارت است از نگاه ناقص و ناتمامی که متولیان لیبرالیسم به هستی دارند. اومانیسیم (Humanism) به عنوان مکتبی که بیش‌ترین ارزش را برای انسان و افکار او قایل است و او را مقیاس و معیار همه چیز می‌داند، حدود چهار قرن است که بر جامعه فکری و فرهنگی غرب حاکم است و یکی از مؤلفه‌های بنیادین رنسانس به شمار می‌آید. این نهضت در ابتدا منشاء ادبی داشت و با شعار اصلاح برنامه درسی مراکز آموزشی آغاز گردید و هدف آن، این بود که با گنجانیدن دروس ریاضیات، منطق، شعر، علوم بلاغی، تاریخ، اخلاق و سیاست، استعداد های انسان را شکوفا تر کنند و او را در وضعیتی پویاتر از آنچه در قرون وسطی داشت، قرار دهد تا آزادی خود را تجربه کند. ناگفته نماند که این طرز تفکر، زمینه‌های فرهنگی خاص خود را دارا بود. سست بودن مبانی عقیدتی و ارزشی مسیحیت، ضرورت تقدم ایمان بر آگاهی و نیز برخی از آموزه‌های نادرست مسیحی مانند اینکه انسان ذاتاً گناه کار است و خرید و فروش بهشت، زمینه را برای پشت پا زدن به همه ارزش‌هایی که در قرون وسطی حاکم بود و... فراهم ساخت. در تداوم این حرکت است که تفسیر جدیدی از دین و خدا مطرح می‌شود. (رک: اومانیسیم، فصل اول).

به هر حال جنبشی که به انگیزه نفی دین آغاز نشده بود، سرانجام به نادیده گرفتن دین، نفی آن و حتی مبارزه با آن منتهی شد و شکستن ارزش‌ها و قداست‌های دینی را در پی داشت. این گونه است که اومانیسیم، همه هستی، حتی خدا و دین را، برای انسان می‌خواهد: «بر اساس آموزه‌های اومانیسیم، اراده و خواست بشر، ارزش اصلی و بلکه منبع ارزش‌گذاری محسوب می‌شود و ارزش‌های دینی که در عالم اعلا تعیین می‌شوند، تا سر حد اراده انسانی سقوط می‌کنند» (رجیبی ۱۳۷۹، ص ۳۷). این در حالی است که در هر موجدات، هیچ موجودی به اندازه ذات باری تعالی صاحب وجود نیست و بقیه، حتی انسان، در واقع سایه‌هایی هستند که وجود خود را مدیون آن وجود مطلق‌اند. بر این اساس، کمال غفلت است اگر در شمارش تعداد موجودات، چشم خود را بر این واقعیت بزرگ، بلکه بزرگ‌ترین واقعیت هستی، بندیم و سلسله مراتب هستی را، فقط تا آن‌جا که انسان نشسته است دنبال کنیم؛ چیزی که در مبانی فکری لیبرال‌ها مشهود است.

۱۷. آزادی، به مفهوم لیبرالی آن، یکی از مؤلفه‌های اومانیسیم است. تنها در این چارچوب فکری است که می‌توان به همه انتخاب‌ها و ارزش‌یابی‌های افراد انسان به دیده احترام نگریست و بدون هیچ گونه راهنمایی، هر آن‌چه را او می‌پسندد ارزشمند دانست (آریلاستر، ترجمه مخبر ۱۳۷۷، ص ۱۴۰). از این‌رو در تعلیم و تربیت لیبرالی، مربی، حق طوقداری از هیچ دینی را ندارد به قول «هالستد» باید رسماً بی طرف باشد (Official Neutrality). به همین علت امروزه در جوامع غربی، واژه «آموزش ادیان» رواج یافته است. مدعیان این روش توصیه می‌کنند که به

جای طرح عقاید یک دین خاص و طرفداری از آن، ما باید ادیان مختلف را به مخاطبان ارایه کنیم و انتخاب یکی از ادیان (و شاید هیچ یک از آنها) را به خود افراد واگذاریم.

نویسنده مقاله، با اعتماد به اطلاعاتی که همه مخاطبان این مقاله از سیره انبیا و اولیای الهی دارند، مایل است ارزیابی این ایده را به خود آنان واگذار کند. آن همه شور و احساسی که آن بزرگان در دفاع از عقاید خود داشتند، کجا و این همه بی عملی و سردی که در این نظریه مشاهده می شود کجا؟ به عقیده ما، عامل اصلی این پدیده، چیزی جز بی اعتقادی خود مریبان و کسانی که از این عقیده دفاع می کنند، نیست. به عبارت دیگر، بی تفاوتی آنان در تربیت دینی، به بی تفاوتی ایشان نسبت به خود دین باز می گردد. از این جاست که سیره عملی مولا علی علیه السلام در ارتباط با تربیت دینی و جامعه و آن همه افسوسی که از عدم موفقیت خود دارد معنا پیدا می کند.

۱۸. عامل اول از جنبه دیگری نیز قابل بررسی است. پلورالیسم فرهنگی حوزه های گوناگونی دارد که از جمله آن ها «پلورالیسم دینی» است. نظریه «جان هیک» (J.H. Hick)، فیلسوف مسیحی، این است که ادیان بزرگ جهان، متشکل از مفاهیم و برداشت های متعدد از یک واقعیت الهی واحد، نهایی و رمز آلود هستند. بر این اساس، همه ادیان حق اند و راه رستگاری را نشان می دهند (دایرةالمعارف دین، ج ۱، صص ۱۱ و ۱۲). به نظر می رسد اصرار لیبرال ها بر آموزش همه ادیان، بی ارتباط با این طرز فکر نباشد. به عبارت دیگر، تردید در حقانیت یک دین، به طور طبیعی به احتمال حقانیت ادیان دیگر منجر خواهد شد و پیامد عملی این شک دستوری، در فرآیند تعلیم و تربیت، همان روشی است که در ابتدای این نوشتار از «جان استوارت میل» نقل کردیم که: وظیفه معلم فقط شمارش ادیان مختلف و عقاید مربوط به آنهاست.

۱۹. برای نقد این دیدگاه در تعلیم و تربیت، هم دلایل عقلی و هم دلایل نقل کارایی دارند. اما با توجه به موضوع بحث، باز هم به چند روایت از نهج البلاغه اکتفا می کنیم. حضرت در این جملات هیمنه و برتری دین مقدس اسلام را گوشزد می کند.

امام علی علیه السلام دین اسلام را چنین توصیف می کند: «ثم ان هذا الاسلام دين الله الذي اصطفاه لنفسه و... اذل الاديان بعزته ووضع الملل برفعه واهان اعدائه بكرامته وخذل محاديه بنصره و...» همانا این اسلام دین خداوند است؛ دینی که آن را برای خود برگزید و... ادیان و مذاهب گذشته را با عزت آن خوار کرد و با سر بلند کردن آن، دیگر ملت ها را بی مقدار کرد و با محترم داشتن آن دشمنان را خوار گردانید و...» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸).

هم چنین آن حضرت، پس از آن که امتیازات و خدمات رسول گرامی اسلام را بر می شمرد، به آیه ۱۸۵ سوره «آل عمران» اشاره می کند و می فرماید: «فمن يتبع غيرا لاسلام ديناً تتحقق شقوته، وتتفصم عروته، وتعظم كبوته و...» پس هر کس جز اسلام دینی را برگزیند به یقین شقاوت او ثابت، و پیوند او با خدا قطع، و سقوط اش سهمگین خواهد بود و...» (همان، خطبه ۱۶۱).

البته چنین اعتقادی به هیچ وجه مستلزم درگیری و جنگ با افراد غیر مسلمان نیست، بلکه چه بسا لازم باشد (و چنین است) که به حکم عقل و اصول اخلاقی، با آن‌ها رفتار انسانی شود. این چیزی است که در سیره خود امیرالمؤمنین علیه السلام مشهود است. ایشان با کفار اهل کتاب، طوری برخورد می‌کردند که بعضاً موجب هدایت ایشان می‌شد. روح جوانمردی و فتوت ایشان، حتی دشمن را هم به تعجب واداشته بود. با این حال، در مقام یک مربی، چه بر مسند درس و چه بر مسند حکومت، لحظه‌ای در حقانیت راه خود شک نکردند و از همین رو، همیشه مردم را به یک دین خاص دعوت می‌کردند. این شیوه همه انبیاء بوده که در مقام تعلیم و تربیت، به مقتضای اعتقاد خود عمل می‌کرده‌اند، ولی به عنوان یک شهروند و در رفتارهای اجتماعی، مشی انسانی داشته‌اند و این دو امر، تناقضی با هم ندارند.

خلاصه آن که، اگر ادیان اموری واقعی هستند (و چنین است) که خدای متعال، در هر زمان فقط در قالب یکی از آن‌ها با انسان سخن می‌گوید و بقیه آن‌ها با وجود واقعیت و انتسابی که به مبدأ عالم دارند، از اعتبار لازم ساقط شده‌اند، معقول و مشروع آن است که در تربیت دینی، از همان دین دفاع کنیم. همین جا برای دفع بعضی شبهات، بر ضرورت خیرخواهی و اتخاذ شیوه‌های جذاب تأکید می‌کنیم و نمی‌گوییم مربی حقیقت را با زور به مغز متربی وارد کند، بلکه می‌گوییم دست از روشنگری برندارد؛ چرا که دین یک امر واقعی و عینی است. اما اگر دین را امری اعتباری بدانیم، صورت مسئله تفاوت می‌کند؛ چون فرقی میان ادیان مختلف باقی نمی‌ماند؛ به خصوص از منظر اومانیسزم، که به محصولات فکری همه انسان‌ها ارجح می‌نهد و دین را یکی از تولیدات ذهن بشر می‌داند!

ب. عامل تاریخی؛ تحلیل نادرست از نقاط ضعف کلیسا

۲۱. پلورالیسم دینی با شرایط رنسانس هم پی ارتباط نیست. حداقل دو مورد از عوامل رنسانس به دین (مسیحیت) مربوط می‌شود: عقاید خرافی، و عملکرد غیر موجه و ضد اخلاقی متولیان کلیسا: «در سده‌های حاکمیت کلیسا در غرب، که گاهی شاهان و امپراطورها حاکم بودند و زمانی پاپ‌ها و کشیش‌ها، و کلیسا داعیه دفاع از حاکمیت الهی را داشت، کلیسا در دو بعد علمی و عملی در جهت خلاف فطرت انسان گام بر می‌داشت (رهنمایی ۱۳۷۹، ص ۶۳). وجود دو نقطه ضعف، از طرفی و ارزیابی و تحلیل غلط ناظران، از طرف دیگر، عامل تاریخی را شکل می‌دهد. این دو نقطه ضعف عبارت‌اند از:

۱. دین تحریف شده مسیحیت، به عنوان دین حاکم بر قرن‌های تاریخی غرب، یعنی قرون وسطی، مشحون از نقص‌ها و ایرادات نظری مختلف بود. آموزه‌های عقل ناپسند و خرافی، چهره دین را کزیه و بد منظر ساخته بود؛ طوری که هیچ کس دین را قادر به تأمین نیازهای بشر نمی‌دانست. به عنوان نمونه، ایده تثلیث، گناه ذاتی انسان، این که خدا حضرت عیسی علیه السلام را به

عنوان فدیهای در مقابل خطاهای همه افراد انسان پذیرفته، و خرید و فروش بهشت و جهنم، که به هیچ وجه قابلیت دفاع عقلانی را نداشت، در روایت‌های مختلف انجیل موجود است.

۲. روحانیان مسیحیت با مواضع و عملکردهای اجتماعی خود، موجبات انزجار عمومی را فراهم می‌کردند و از آن‌جا که آنان هرکاری را در کسوت متولیان دین انجام می‌دادند، خواه ناخواه این انزجار مردمی، به معتقدات و اصول دین هم سرایت می‌کرد.

۲.الف. بیش از دویست سال جنگ‌های صلیبی، که تماماً از تعصب کور ناشی می‌شد و با دروغ گفتن علیه اسلام و مسلمین همراه بود، برای اثبات خودخواهی و وجود هوای نفس آنان کافی بود: «مسلمانان را به پرستش تندیس پیغمبر اسلام متهم می‌کردند و... برای تطمیع سربازان عشرت طلب صلیبی، افسانه‌های غریبی از ثروت سرشار مشرق زمین و به دروغ داستان‌هایی از پری پیکران زیبارویی که در انتظار سربازان جنگجو و دلاور نشسته بودند، بر سر زبان‌ها جاری ساختند (ویل دورانت، تاریخ تمدن، عصر ایمان، ص ۷۸۷). شکست‌های مکرر و ناکامی‌های کلیسا در آرزوهای دور و درازی که داشت، زمینه بی‌اعتمادی و روی گردانی مردم از متولیان دین و در پی آن بی‌اعتقادی آنان نسبت به دین را فراهم آورد.

۲.ب. مسئله دیگر، موضع متحجرانه‌ای است که با هزینه کردن از دین در مقابل ابداعات و اختراعات می‌گرفتند. این مسئله ممکن است در مورد همه ادیان الهی اتفاق افتد که بعضی دستاوردهای علمی، با ظاهر گزاره‌های علمی متون مقدس متعارض باشد. راه حل مشترکی که اکثر صاحب نظران اسلام برای این معضل ارائه کرده‌اند، این است که گاهی مراد واقعی آیه در بطن آن نهفته است و از دسترس ما دور است. اساساً دین برای مطالعه پدیده‌های طبیعی و کشف روابط میان آن‌ها نیامده است، پس تحقیقات تجربی بر اساس ضوابط علمی خود آزاد است. به عبارت دیگر، این کار در شأن دین نیست که در مقابل علوم و عالمان تجربی موضع‌گیری کند! اما کلیسا در قرون وسطی، این نوآوری‌ها را بر نمی‌تافت و بر صاحبان آن سخت می‌گرفت؛ حتی اگر آن‌ها، مسیحیان متدینی مثل «گالیله» باشند. کلیسا حتی به اسم مبارزه با خرافات و به ویژه سحر و جادو، به تفتیش اندیشه‌های مخالفان خود می‌پرداخت. منشور کلیسا بر این اساس بود که: «سیاری از مسیحیان دور افتاده از اصالت آیین، با ابلیسان اتحادی شیطانی برقرار کرده‌اند و... یاپ به متصدیان تفتیش افکار توصیه کرد مراقب چنین اعمالی باشند» (همان، ج ۵، ص ۷۹).

در چنین فضایی بود که تعارض میان علم و دین شکل گرفت و کم‌کم به شکاف عمیقی میان دو قلمرو مذکور تبدیل شد. در غرب متفکرانی مثل «گالیله»، «دکارت» و «نیوتن»، برای باز کردن این گره از کار معارف دینی و بشری، هر یک راه حلی ارائه کرده‌اند، اما روح مشترک همه این

نظریه‌ها، جدایی دو قلمرو علم و دین است.

۲. ج. سومین مورد در این بحث، فسادی است که دامن‌گیر اخلاق آباء مذهبی شده بود. در این قسمت از میان همه شواهد موجود، فقط به گزارشی که قدیسه «کاترین سینایی» داده است اکتفا می‌کنیم: «به هر سو بنگرید، چه بر روحانیان دنیوی، یعنی کشیشان و اسقفان، چه بر راهبان فرقه‌های مختلف، چه بر روحانیان عالی‌مقام، اعم از کوچک و بزرگ، پیر و جوان و... هیچ چیز جز گناه نمی‌بینید و گند تمام این شرور، با عفونت گناهی کبیر، مشام مرا می‌آزارد. چنان‌که نظر، طماع و لثیم هستند... که از مراقبت روح دست شسته‌اند؛ از شکم خود خدایی ساخته‌اند، در بزم‌ها بی‌نظم می‌خورند و می‌آشامند و آن‌گاه فوراً به پلیدی می‌افتند و در شهوت غوطه می‌خورند... کودکان خود را با مال بینوایان تغذیه می‌کنند... از مراسم دعا چنان می‌گیرند که گویی از زهر» (همان، ج ۵، ص ۶۰۵).

۲۲. به شهادت تاریخ، مجموع این عوامل باعث روی گردانی مردم، به ویژه قشر تحصیل کرده، از دین مسیحیت و متولیان آن شد. حقیقت آن است که عملکرد متولیان کلیسا، به عنوان الگوهای دین، بسیار با آن‌چه بایسته بود فاصله داشت و باید به منتقدان در این مورد بسیار حق داد. اما سخن در این است که چرا باید گناه یک گروه را به عقاید آنان نسبت دهیم؟ آیا ممکن نیست انسانی با عقاید صحیح رفتارهای غلط وجود داشته باشند؟ به لحاظ منطقی چه تلازمی میان ضعف عملکرد یا فساد اخلاقی پیروان یک دین و بطلان معارف و محتوای آن دین وجود دارد؟ با این سخن نمی‌خواهیم گناه بزرگان مسیحیت را بشوئیم، بلکه بحث بر سر اعتبار این گونه قضاوت‌هاست. به عقیده ما، در این‌جا مغالطه‌ای صورت گرفته که موجب تعمیم نابه‌جا شده و حکم یک پدیده را به پدیده‌ای دیگر سرایت داده است. این خطا، البته در میان عوام هر جامعه‌ای رایج است، اما از فرهیختگان چنین انتظاری نمی‌رود.

به علاوه، واقعیت آن است که اندیشمندان غرب غیر از مسیحیت، با دین دیگری آشنا نبودند (و اگر هم اندک اطلاعاتی داشتند موانعی مثل تعصب دینی، خصوصاً پس از دو قرن جنگ‌های صلیبی، اجازه تحقیق و تفحص را به آنان نمی‌داد) تا انتظار داشته باشیم حساب هر دینی را جداگانه بررسی کنند. سرّ بی‌مهری مکاتب فکری و نظریات علوم انسانی نسبت به همه ادیان نیز در همین نکته نهفته است. به هر حال، این نیز مغالطه‌ای دیگر بود که موجب شد تا اندک اندک نوعی بی‌توجهی نسبت به اصل و اساس دین رواج یابد. این روحیه در هر حوزه‌ای وارد شد، بی‌تفاوتی نسبت به حقیقت دین را سرلوحه یک برنامه موفق دانست. به نظر می‌رسد که رگه‌هایی از این طرز تفکر در «آموزش ادیان» وجود دارد.

ج. عامل روان - جامعه شناختی؛ غفلت از نقش هدایتی مربی دینی

۲۳. پیش‌تر از «جان استوارت میل» نقل شد که دو شیوه «آموزش ادیان مختلف» و «عرضه یک دین واحد»، از نظر موفقیت در هدایت افراد فرقی ندارند. آن‌که دین را بخواهد در هر شرایطی

با دیانت خواهد بود. این سخن مستلزم آن است که تربیت‌پذیری در امور دینی را مانند یک فرآیند فیزیولوژیک بدانیم که دخالت دیگران تأثیری در شدت و ضعف آن ندارد و میزان پذیرش فرد، بستگی تام به آمادگی درونی خود او دارد. پس محیط و عوامل پیرامون، از جمله معلم و مربی، نمی‌توانند تغییری در آن ایجاد کنند؛ مریدان فقط باید منتظر آمادگی فرد متربی شوند و در غیراین صورت سعی آنان عبث خواهد بود.

۲۴. این نظر در قلمرو تربیت دینی، نظیر دیدگاهی است که «پیاژه» در زمینه «رشد شناختی» داشت. وی رشد یا تحول را مقدم بر یادگیری می‌دانست و می‌گفت تا رشد کافی در فیزیولوژی کودک صورت نگیرد، یادگیری متناسب با آن محقق نمی‌شود. بر این اساس او مراحل مختلفی از رشد را معین و تأکید می‌کند که تا کودک به این مراحل سنی نرسیده است، توانایی درک مفاهیم مربوط به آن را نخواهد یافت: «مرحله‌ای از رشد شناختی که کودک در آن قرار دارد، تعیین‌کننده ماهیت تفکر اوست و با آموزش نمی‌توان فراتر از رشد شناختی کودک، در او یادگیری ایجاد کرد».

«ویگوتسکی» (Lev Semenovich Vygotsky)، دانشمند روسی، این نظر را رد کرده و معتقد است فرآیندهای شناختی یا تحولی، به دنبال فرآیندهای یادگیری رخ می‌دهند. وی برای اثبات این مدعا، نشان داده است که کودکانی که به تنهایی از عهده انجام پاره‌ای تکالیف یادگیری بر نمی‌آیند، به کمک بزرگسالان یا دوستان بالغ‌تر از خود، انجام آن کارها را می‌آموزند. توانایی کودک در حل مسایل به‌طور مستقل، نشان‌دهنده سطح فعلی رشد او و توانایی‌اش در حل مسایل به کمک دیگران، نشان‌دهنده سطح رشد بالقوه اوست. منظور از «منطقه تقریبی رشد» (ر.ک: روانشناسی پرورشی، علی‌اکبر سیف، ۱۳۷۹). تفاوت بین سطح فعلی رشد کودک و سطح بالقوه رشد اوست.

از این نظریه می‌توان نتیجه گرفت که معلم در بالا بردن سطح رشد شناختی یادگیرندگان نقش مهمی دارد. معلمان به جای این که منتظر بمانند تا دانش‌آموزان به سطح مناسب رشد شناختی برسند و آن‌گاه آموزش مناسب را برای آنان پیدا کنند، بهتر است تلاش کنند تا به کمک هدایت و راهنمایی، آن‌ها را به سطح رشد بالقوه برسانند. اگر بخواهیم روش «پیاژه» و «ویگوتسکی» را با هم مقایسه کنیم، می‌توانیم بگوییم که روش آموزشی «پیاژه»، روش یادگیری اکتشافی فردی است و روش «ویگوتسکی» بیش‌تر بر روش اکتشافی هدایت‌شده تأکید می‌کند.

از منظر روان - جامعه شناختی، همان نقضی که «ویگوتسکی» در نظریه «پیاژه» می‌بیند، در دیدگاه لیبرال‌هایی مثل «جان استوارت میل» هم به چشم می‌خورد. اینان نقش و تأثیر هدایت افراد در گرایش آنان به دین‌حق را نادیده گرفته‌اند. البته افراد نادری بوده‌اند و خواهند بود که حتی از راه دور، محورهای حق را پیدا کرده و گرد آنان حلقه زده‌اند؛ ولی هستند و بسیارند کسانی که فقط در سایه محیط مناسب و به شرط وجود مشعل‌های نورانی، هدایت می‌شوند، و گرنه از

ظلمات ضلالت نجات پیدا نمی‌کنند. به زبان «ویگوتسکی»، به فعلیت رساندن این نیروهای بالقوه، فقط در حضور مربیان و هادیان قوم و البته در فرضی تحقق شرایط لازم و فقدان موانع، محقق خواهد شد. به عبارت دیگر و به زبان فلسفی، تربیت دینی، توأماً متوقف بر وجود عوامل و شرایط مربوطه و فقدان موانع مزاحم است. این درست است که اگر «موانع» از سر راه متربی برداشته شود، فطرت پاک او به سمت خوبی‌ها و حقایق هستی، از جمله معارف دین، گرایش خواهد یافت؛ اما این واقعیت منافاتی با ضرورت وجود «عوامل»، به عنوان تسهیل‌کننده و هادی ندارد. به اعتقاد ما، مشکل تربیت دینی در جوامع غربی لیبرال، به فقدان مقتضی‌باز می‌گردد؛ همان‌طور که این مشکل در محیط‌های دینی موجود، از جمله جوامع اسلامی، بیش‌تر به وجود موانع مربوط می‌شود.

بحث از موانع تربیت دینی، به «آسیب‌شناسی» آن مربوط است و فرصت دیگری را می‌طلبد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

«بی‌طرفی» در فرآیند تربیت دینی، که یکی از سیاست‌های راهبردی تعلیم و تربیت لیبرال است، از عوامل گوناگونی ناشی می‌شود: اولاً آنان دین را امری اعتباری دانسته و دین حق را در میان همه ادیان پراکنده می‌دانند و می‌گویند: این طور نیست که حقایقیت، در یکی از دین‌ها منحصر باشد؛ ثانیاً آن‌ها در نقد عملکرد کلیسای قرون وسطی به خطا رفته‌اند و به جای متولیان دین، خود دین را طرد کرده‌اند و ثالثاً از این واقعیت غافل‌اند که هدایت افراد تا چه حد به آن‌ها کمک می‌کند تا حقیقت را دریابند.

مجموع این سه عامل، لیبرالیسم را نسبت به حقایقیت و واقعیت دین مورد ساخته است. از این رو پیروان این مکتب، در این زمینه حساسیتی ندارند؛ وگرنه امکان ندارد که انسان از آن‌چه مهم می‌داند چشم‌پوشد. بنابراین حکومت‌های لیبرال، غیر از امور دینی و حق و باطل، به معنای کلامی آن، در مسایل دیگر جانب‌دارانه عمل می‌کنند و منافع مدارند، نه حق مدار.

این نظریه کاملاً با روش حکومتی علی‌بن ابیطالب علیه السلام مغایرت دارد. سخنان و سیره عملی حضرت نشان می‌دهد که ایشان برای ترویج دین حق و التزام مردم به آن، سرمایه‌های هنگفتی را هزینه کرده است.

در همین راستا، یکی از سیاست‌های اصولی و راهبردهای حکومت‌های علوی «دخالت مستقیم» در تربیت دینی است و این نیست جز آن‌که علی علیه السلام مانند سایر انبیای الهی در حقیقت، حق را فقط و فقط در یک مسیر و یک صراط منحصر می‌دید و تمام سرمایه وجودی خود را وقف تعالی و عظمت آن می‌کرد؛ به طوری که در سراسر گیتی، دین حق را از هر امر دیگری مهم‌تر می‌دانست. پیداست که چنین پیش‌فرضی، چه لوازم و نتایجی در فرآیند تعلیم و تربیت خواهد داشت و می‌توان دریافت که سنت و سیره آن‌الگوی هستی، به تمام معنی و در همه ابعاد، چه پیامی برای پیروان او دارد. ایشان به «محمد بن ابی‌بکر»، والی مصر، فرمودند: «از دین

خود دفاع کن!» و این جمله از جملاتی است که برای اهل سیاست یک دنیا حرف دارد. البته آنچه مهم تر است نحوه دفاع است و این چیزی است که نویسنده این سطور در جای دیگری، با عنوان «طرفداری منطقی» آن را توضیح داده است (ر.ک: مجله معرفت، شماره ۳۲).

منابع

فارسی

۱. قرآن مجید (ترجمه‌های فولادوند، مکارم، مینوی و خرمشاهی).
۲. نهج البلاغه (ترجمه محمد دشتی).
۳. آل یاسین، راضی: صلح امام حسن، ترجمه: سیدعلی خامنه‌ای (۱۳۶۵)، بی‌جا، آسیا.
۴. باریور، ایان: علم و دین، ترجمه: بهاء‌الدین خرمشاهی (۱۳۶۲)، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۵. آریلاستر، آنتونی: لیبرالیسم غرب...، ترجمه: عباس مخبر (۱۳۷۷)، تهران، مرکز نشر.
۶. تونی، دیویس: اومانیزم، ترجمه: عباس مخبر (۱۳۷۷)، تهران، مرکز نشر.
۷. خوانساری، محمد (۱۳۷۳): شرح غرر و درر آمدی، تهران، دانشگاه تهران.
۸. رجیبی، محمود (۱۳۷۹): انسان‌شناسی، قم، انتشارات مؤسسه امام خمینی.
۹. رحیم پور ازغدی، حسن: بررسی انتقادی موضوع تساهل، در کتاب: تسامح؛ آری یا نه؟ تألیف: محمد اسفندیاری (۱۳۷۷)، تهران، مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر، نشر خرم.
۱۰. رهنمایی، سیداحمد (۱۳۷۹): غرب‌شناسی، قم، انتشارات مؤسسه امام خمینی.
۱۱. زارعان، محمد جواد (۱۳۷۹): تربیت دینی، تربیت لیبرال، مجله معرفت، فروردین ماه.
۱۲. سیف، علی اکبر (۱۳۷۹): روانشناسی پرورشی، تهران، مؤسسه انتشارات آگاه.
۱۳. محمدی ری شهری، محمد (۱۳۷۹): موسوعه امیرالمؤمنین علیه السلام، تهران، انتشارات دارالحدیث.
۱۴. مطهری، مرتضی: مجموعه آثار، ج ۲، انتشارات صدرا، تهران.
۱۵. موسوی، سیدمحمد صادق (۱۳۷۸): تربیت دینی؛ هدایت یا تلقین، مجله معرفت، شماره ۳۲، بهمن ماه.
۱۶. میل، جان استوارت: رساله درباره آزادی، ترجمه: جواد شیخ‌الاسلامی (۱۳۶۳)، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۷. دوران، ویل: تاریخ تمدن، ترجمه: گروه مترجمان، ج ۵، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰.

18. Eliade Mircea: **Religious Pluralism**. in: **The Encyclopedia of Religion**, (ed), 1986, Vol. 11&12.
19. Geel T. Van: **Religious Issues in Education**; in: **The International Encyclopedia of Education**, edited by T. Husen & T. postle Waite, pergoman press, 1990, Vol. 9, PP 5008-5013.
20. Halsted j. Mark & Monico j. Taylor (eds.): **Liberal Values and Liberal Education**, in: **Values in Education and Education in Values**, London, 1996.





شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی